a round table میزگرد
a dinner table میز شام
to reserve a table at a restaurant
در یک رستوران میز رزرو (پیشگیر) کردن
۳- خوراک روی میز، سفره، خوان
he was an orphan and grew up at the table of his uncles او یتیم بود و سر سفره‌ی عموهایش بزرگ شد.
the table my sister had set was really special
سفره‌ای که خواهرم چیده بود واقعاً مخصوص بود.
۴- مجموعه‌ی قوانین (به ویژه اگر بر لوحه نوشته شده باشد)
the Twelve Tables of Roman law
دوازده مجموعه‌ی قوانین روم
۵- (جلسه‌ی) مذاکرات
we did not lack power at the peace table
درمذاکرات صلح از قدرت بی بهره نبودیم.
۶- گروه، اشخاص دور میز
the table then decided to meet in two weeks
سپس گروه تصمیم گرفت که دو هفته‌ی دیگر جلسه تشکیل بدهد.
۷- جدول، زیج، زیک
the results of this study are given in tables in the appendix
نتایج این پژوهش در جدول‌های پیوست داده شده است.
table of weights and measures
جدول اوزان و مقیاسات
multiplication table جدول ضرب
۸- فهرست خلاصه، کوته‌واره
the book's table of contents
فهرست مندرجات کتاب
۹- وابسته به میز، میزی
tablecloth رومیزی
a table lamp چراغ میز
۱۰- میز شکل، مسطح، تخت، هموار
table rock تخت سنگ، تخته سنگ
table reef آبسنگ تخت
۱۱- ← tabular ۱۲- ← tableland
۱۳- ← tablet ۱۴- ← tabulate ۱۵- روی میز قرار دادن، بر سفره چیدن
each of the participants must table his money
هریک از شرکت کنندگان باید پول خود را روی میز بگذارد.
۱۶- (امریکا- لایحه یاپیشنهاد و غیره) به بعد موکول کردن، از مطرح سازی خودداری کردن، مسکوت گذاشتن
his proposal was tabled until the next meeting
پیشنهاد او تا جلسه‌ی بعد مسکوت گذاشته شد.
۱۷- (انگلیس) پیشنهاد کردن، مطرح کردن
they have tabled a motion criticising the government
آنها پیشنهادی را برای انتقاد از دولت مطرح کرده‌اند.
• at table
سرسفره، درحال خوردن خوراک سر میز شام
• on the table
۱- (امریکا - لایحه یا پیشنهاد و غیره) به بعد موکول شده، مطرح نشده، مسکوت ۲- آشکار، هویدا، غیر مخفی
• the tables
لوحه‌ها، الواح، قوانین یا فرمان‌ها (منقوش بر لوحه: مانند ده فرمان موسی)
• turn the tables
وضعیت را معکوس کردن، ورق را برگرداندن، اوضاع را دگرگون کردن
• under the table
(عامیانه) ۱- زیر جُلی، محرمانه، مخفیانه، (مثلاً رشوه) از زیر میز داده شده ۲- مست لایعقل، (از مستی) افتاده به زیر میز

tab.leau (tab´lō´) n., pl. **-leaux´** or **-leaus**
۱- نمای چشمگیر، صحنه‌ی جالب، تصویر گیرا ۲- ← tableau vivant

tab.leau vi.vant (tà blō vē vän´) pl. **tab.leaux vi.vants´**
(فرانسه) تصویر زنده، نمایش صحنه توسط هنرپیشگان ساکت و بی حرکت

ta|ble.cloth (tā´bəl klôth´) n.
رومیزی، سفره

ta.ble d'hôte (tä´bəl dōt´) pl. **ta´bles d'hôte´**
(فرانسه) خوراک کامل (که با قیمت مقطوع و ذکر مخلفات در خوراک‌نامه یا منو ذکر شده است – در برابر: گزینشی a la carte)

*** ta|ble-hop** (tā´bəl häp´) vi. **-hopped´, -hop´|ping**
(در رستوران و کاباره و غیره) میز خود را رها کردن و به میز دیگران سر زدن، از این میز به آن میز رفتن

ta´ble-hop´per, n.

ta|ble.land (-land´) n.
(جغرافی) ریز فلات، تختال، پهن دشت

table linen
رومیزی و دستمال سفره (پارچه‌های سرمیز)

ta|ble.mount (-mount´) n.

guyot ←

table saw
اره‌ی میزی، اره‌ی صفحه‌ای

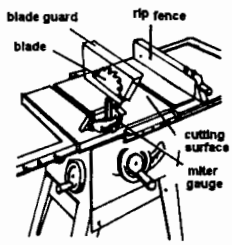


TABLE SAW

ta|ble.spoon (tā´bəl spōōn´) n.
۱- قاشق خوراک خوری، قاشق بزرگ (در اندازه‌گیری‌های دقیق‌تر برابر است با سه قاشق چای خوری یا ½ اونس)
tablespoonful ← ۳- soupspoon ← ۲-

ta|ble.spoon.ful (-spōōn´fool) n., pl. **-fuls**
(به اندازه‌ی یک) قاشق خوراک خوری (یا قاشق سوپ خوری)
take three tablespoonfuls three times a day
روزی سه بار سه قاشق سوپ خوری میل کنید.

tab.let (tab´lit) n.
۱- (سنگ یا فلز یا تخته چوب مسطح) لوح، لوحه، تابلو، پلمه، سنگ نبشته
stone tablets found around the pyramids
لوحه‌های سنگی که در اطراف اهرام یافت شده‌اند.
cuneiform tablets سنگ نبشته‌ها به خط میخی
inscriptions found on clay tablets
برنگاشته‌هایی که روی خشت حک شده است.

۲- پلاک، دیوار نگاشت، کتیبه ۳- دفتر، دفترچه، دفتر رسم یا نقاشی ۴- (دارو) قرص، حب
aspirin tablet قرص آسپرین
۵- (انگلیس) دانه‌ی آب نبات، حب نبات ۶- (صابون و غیره) قالب

table talk
صحبت سرمیز، حرف سر سفره، گفتگوی خودمانی

table tennis
پینگ پُنگ، تنیس روی میز

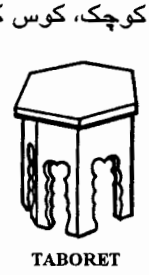
ta|ble.ware (tā´bəl wer´) n.
ظروف میز خوراک، اسباب سفره

table wine
شراب سفره، شراب میز خوراک (معمولاً کمتر از ۱۴ درصد الکل دارد)

tab.loid (tab´loid´) n., adj.
۱- خلاصه، کوته‌وار، چکیده، تخلیص شده ۲- (روزنامه) پر از عکس و مطالب اغراق آمیز، شایعه نامه

ta.boo (tə bōō´, ta-) n., adj., vt.
۱- (در اصل- در میان بومیان جزایر اقیانوس آرام) تحریم برخی اشخاص و اشیا، حرام - انگاری ۲- حرام، تابو
amongst them it is taboo to eat pork
در میان آنان خوردن گوشت خوک حرام است.
۳- تحریم، حرام سازی، ممنوع سازی ۴- نهی شده، منع شده، تحریم شده ۵- (زبان‌شناسی - جانشین سازی واژه یا عبارت حرام یا ناخوشایند با واژه یا عبارت دیگر) جانشین سازی، گردانش ۶- واژه‌ی حرام، الفاظ حرام ۷- حرام اعلام کردن، منع کردن، نجس شمردن

ta.bor (tā´bər) n., vi.
(از ریشه‌ی فارسی: تبیر) ۱- طبل، تبیره، طبل کوچک، کوس کوچک، تنبور، دهل ۲- دمبک زدن، تنبور زدن، تبیره زدن (tabour هم می‌نویسند)


TABORET

tab|o.ret (tab´ə ret´, tab´ə ret´) n.
(از ریشه‌ی فارسی: تبیر) ۱- دمبک کوچک، طبلچه ۲- سه پایه‌ی کوتاه

tab|o.rin (tab´ə rin) n.
(از ریشه‌ی فارسی: تبیر) دمبک کوچک، طبل کوچک که با یک دست نواخته می‌شود
Ta.briz (tä brēz´)
شهر تبریز (در شمال غربی ایران)
ta|bu (tə bo͞o´, ta-) n., adj., vt.
taboo ←
tab|u.lar (tab´yo͞o lər, -yə-) adj.
۱- مسطح، هموار، تخت، میزوار
a tabular rock یک صخره‌ی تخت
۲- به صورت ستون یا جدول، جدولی
tab´u.larly, adv.
ta.bu|la ra|sa (tab´yo͞o lə rā´sə)
لوح سپید، لوح نا نوشته، لوح ساده
tab|u.late (tab´yo͞o lāt´, -yə-, -lit, -lāt) adj., vt. **-lat´|ed, -lat´ing**
۱- جدول بندی کردن، ستون بندی کردن، به صورت جدول یا ستون درآوردن ۲- هموار، مسطح، تخت، صاف
tab´u.la´tion, n.
tab|u.la.tor (-lāt´ər) n.
۱- (ماشین تحریر) جدول بند ۲- جدول ساز ۳- (ماشین) فهرست ساز، جدول آرا
TAC Tactical Air Command
مخفف: فرماندهی رزم آرایی هوایی
tac|a.ma.hac (tak´ə mə hak´) n.
انگم تاکاماهاک (صمغ تند بو که کاربرد دارویی دارد و از انواع درختان بومی امریکای لاتین به دست می‌آید – tacamahaca هم می‌نویسند)
ta.cet (tā´set´)
(دستور نواختن موسیقی) بی صدا است، از نواختن خودداری شود
tache or **tach** (tach) n.
(قدیمی) وسیله‌ی وصل کردن دو چیز: گیره، سنجاق، قلاب ، مادگی
tach|i.na fly (tak´i nə)
(جانور شناسی) مگس تاکینا (تیره‌ی tachinid – Tachinidae هم می‌گویند)

tach.isme (tash´iz´əm) n.
(نقاشی) روش رنگ پاشی بر بوم، نقطه افکنی
tach´iste (-ist) adj.
ta.chis.to.scope (tə kis´tə skōp´) n.
(دستگاهی که برای سنجش حافظه یا آموزش تند خوانی حروف را تند از مدنظر خواننده می‌گذراند) تند نما، دستگاه مطالعه‌ی تحریکات آنی بصری
ta.chis´to.scop´ic (-skäp´ik) adj.
ta.chom.e|ter (ta käm´ət ər, tə-) n.
(دستگاه سنجش سرعت یا میزان چرخش محور یا چرخ) تندی سنج، دور سنج
ta.chom.e|try (-ə trē) n.
تندی سنجی، دور سنجی
tach|y- (tak´i)
پیشوند: تند، سریع، چرخش، دور
tach|y.car.di|a (tak´i kär´dē ə) n.
(پزشکی) تپش قلب، ضربان شدید قلب
tach|y.graph (tak´i graf´) n.
۱- تندنویس ۲- تند نگاشته (به ویژه متون تندنویسی شده‌ی یونانی و لاتین عهد باستان)
ta.chyg.ra.phy (ta kig´rə fē) n.
(به ویژه متون یونانی و لاتین باستان یا قرون وسطی) تندنویسی
tachy.graphic (tak´ə graf´ik) or tach´y.graph´i.cal, adj.
tach|y.lyte or **tach|y.lite** (tak´ə līt´) n.
(نوعی شیشه‌ی آتشفشانی و بازالتی) تکیلیت
tach´y.lyt´ic (-lit´ik) adj.
ta.chym.e|ter (ta kim´ət ər) n.
(مساحی- دستگاه سنجش فواصل و ارتفاعات) دوری‌یاب، دوربین مسافت‌سنج، دوربین مساحی
ta.chym´etry, n.
tach|y.on (tak´ē än) n.
(ذره‌ی اتمی تصوری دارای انرژی واقعی و سرعت نور ولی دارای جرم خیالی) تکیان

ta.chys.ter|ol (ta kis´tər ôl´) n.
(شیمی- ایزومر نوعی ergosterol به فرمول: $C_{28}H_{44}O$) تکیستِرول

tac|it (tas´it) adj.
۱- ضمنی، مستتر، تلویحی، با زبان بی‌زبانی، به طور سربسته
tacit approval توافق ضمنی
۲- (نادر) صامت، بی حرف، ساکت

tac´itly, adv.
tac´it.ness, n.

tac|i.turn (tas´ə tʉrn´) adj.
کم حرف، کم سخن، کم گو

tac´i.tur´nity (-tʉr´nə tē) n.
tac´i.turn´ly, adv.

Tac|i.tus (tas´i təs), (Publius Cornelius) c. A.D. 55-c. 120
تاسیتوس (مورخ رومی)

tack (tak) n., vt., vi.
۱- پونز (thumb tag هم می‌گویند) ۲- میخ کوتاه و سرپهن، مفتول یا سیم (برای دوختن چیزی)
a carpet tack میخ سرپهن برای کوبیدن موکت
۳- پونز زنی، میخکوبی ۴- (خیاطی) کوک، شلال (tailor's tack هم می‌گویند) ۵- چسبندگی، چسبانی، چَسبش
the tack of a paint چسبندگی رنگ
tape with good tack نوار دارای چسبندگی زیاد
۶- مسیر زیگزاگ، حرکت زیگزاگ، چپ و راست رَوی، (کشتی) مسیر مورب ۷- (به ویژه اگر یا مشی یا روال پیشین فرق داشته باشد) روال، مشی، خط مشی، رویه



TACKING

to go off on the wrong tack
خط مشی غلط اتخاذ کردن
to try a new tack
رویه‌ی جدیدی را آزمودن
don't change the tack of your questions
روال پرسش‌های خود را عوض نکن.
۸- خوراک، ماده‌ی خوراکی، غذا، نان
hard tack نان خشک
۹- طناب جلو و زیر بادبان کشتی، بادبان بند
۱۰- (کشتی بادبانی) مسیر، تغییر مسیر (به طوری که طرف مقابل بادبان به سوی باد باشد)، چپ و راست رفتن کشتی، چرخش
a starboard tack چرخش به سمت راست (کشتی)
we made two tacks in rounding the island
برای دور زدن جزیره دو بار تغییر مسیر دادیم.
۱۱- (اسب) زین و برگ ۱۲- پونز زدن، با پونز چسباندن، پونز کردن، میخکوب کردن، میخ زدن
to tack a notice on a bulletin board
اعلانی را به تابلوی اعلانات پونز کردن
he is tacking down the stairway carpet
او دارد فرش پلکان را میخکوب می‌کند.
۱۳- کوک زدن، موقتاً به هم دوختن یا الصاق کردن، زدن
to tack a ribbon onto a hat به کلاه روبان زدن
۱۴- (لایحه یا بند قرارداد و غیره) ملحق کردن، افزودن، ضمیمه کردن
to tack an amendment onto a bill
اصلاحیه‌ای را بر لایحه افزودن
۱۵- (کشتی را) مخالف جهت باد چرخاندن، پاد باد کردن (در برابر: به جهت باد چرخاندن (wear)
he could even tack big ships in heavy weather
او می‌توانست حتی کشتی‌های بزرگ را هم در هوای بد مخالف جهت باد بچرخاند.
۱۶- (روال کار یا سیاست و غیره را ناگهان) عوض کردن، دگرگون کردن
they tacked temporarily in their agressive designs
آنان موقتاً نقشه‌های تهاجم گرایانه‌ی خود را عوض کردند.

tack´er, n.

tack|le (tak´əl, tā´kəl) n., vt., vi.
tack´led, tack´ling
۱- (به ویژه در کشتی) طناب و قرقره، (دستگاه) بالاکش، بالابر ۲- ابزار، وسیله، اسباب
fishing tackle ابزار ماهی گیری
۳- (فوتبال امریکایی و راگبی و غیره) تَکل، گلاویزی، بر آویزی ۴- (فوتبال امریکایی) هریک از دو بازیکن مجاور گوشه
right tackle بازیکن مجاور گوشه‌ی راست

left tackle بازیکن مجاور گوشه‌ی چپ
۵- طناب و بادبان‌ها و قرقره‌های کشتی ۶- با طناب و قرقره بستن ۷- (اسب) مهارکردن، زین و برگ کردن
to tackle a horse for plowing
اسب را برای شخم زدن مهار کردن
۸- گرفتن، محکم چسبیدن ۹- به عهده گرفتن، از عهده بر آمدن، از پس چیزی بر آمدن
to tackle a job از عهده‌ی کاری بر آمدن
she was not able to tackle that problem
او قادر نبود که به آن مسئله رسیدگی کند.
۱۰- (فوتبال امریکایی و غیره) تکل کردن، گلاویز شدن، بر آویختن
as soon as he got the ball, he was tackled
به مجرد اینکه توپ را گرفت او را تکل کردند.
• tackle about (or over) something
درباره‌ی موضوع ناخوشایند (یا جدی و غیره) با کسی صحبت کردن
I am going to tackle my boss for a raise
خیال دارم درباره‌ی اضافه حقوق با رییسم صحبت کنم.

tack´ler, n.

tack room
اتاق مجاور اسطبل (که زین و برگ و غیره را در آن نگه می‌دارند)، انبار زین و برگ

tack|y[1] (tak´ē) adj. **tack´|i.er, tack´|i.est**
(به ویژه در مورد رنگ یا جلا که هنوز خشک نشده است) چسبناک، تر و چسبنده
tacky ink مرکب تر و چسبان
the paint is still tacky to the touch
به رنگ که دست می‌زنی هنوز چسبناک است.

tack´i.ness, n.

*** tack|y**[2] (tak´ē) adj. **tack´|i.er, tack´|i.est**
(عامیانه) ۱- بد لباس، شلخته
a tacky lady یک خانم بد لباس
۲- رنگ و رو رفته، نخ نما، بددوخت
tacky clothes لباس‌های رنگ و رو رفته

tack´i.ly, adv.

tack´i.ness, n.

*** ta|co** (tä´kō) n., pl. **-cos**
(خوراک مکزیکی: نان پیچیده به دور گوشت خُرد کرده و پخته و کاهو و غیره) تاکو

Ta.co|ma (tə kō´mə)
بندر تاکوما (در ایالت واشنگتن - امریکا)

*** tac|o.nite** (tak´ə nīt´) n.
(سنگ آهن که ۲۵ تا ۳۵ درصد آن hematite و magnetite است) تاکونیت

tact (takt) n.
۱- (در اصل) حس لامسه، پرماس ۲- مردم داری (مهارت در انجام کار یا گفتن سخن به موقع و بجا)، موقع شناسی، کیاست، فراست، کاردانی، تدبیر
it will require a lot of tact to keep her calm
آرام نگه داشتن او مستلزم تدبیر بسیار خواهد بود.
۳- ظرافت طبع، حساسیت (در امور هنری)
precision and tact of interpretation
دقت و ظرافت تفسیر

tact.ful (takt´fəl) adj.
۱- مردم دار، موقع شناس، کاردان، با تدبیر، با فراست، با کیاست ۲- کیاستمندانه، فراست آمیز، مدبرانه، مردم دارانه
his tactful skill in negotiations
مهارت مدبرانه‌ی او در انجام مذاکرات

tact´fully, adv.

tact´ful.ness, n.

tac.tic[1] (tak´tik) adj.
(گیاه‌شناسی - وابسته به taxis) رهبردی، گرایشی، آرایشی

tac.tic[2] (tak´tik) n., adj.
۱- ← tactics ۲- وابسته به رزم آرایی، لشکر - آرایانه ۳- وابسته به ترتیب یا نظام چیزی، آرایشی ۴- روش دستیابی

tac.ti.cal (tak´ti kəl) adj.
وابسته به رزم آرایی، رزم آرایانه، لشکر - آرایی، تدبیری